



## حسن خلق و کج خلقی

### اشاره

حسن خلق به معنی خاص، آن است که انسان با گشاده رویی و چهره شاد و زبان نرم و ملایم با مردم روبرو شود، و در هر جا و با هر کس با خوش روئی برخورد کند، لب‌هایی پر از تبسم، و کلماتی پر از محبت و لطف داشته باشد. این یکی از فضایل اخلاقی است که در روابط اجتماعی فوق العاده مؤثر است.

به عکس، کج خلقی و ترش روئی و سخنان خشن و خشک و فاقد لطف و محبت از رذایل اخلاقی که ریشه‌هایی در درون جان انسان دارد و باعث نفرت عموم و پراکندگی از دور انسان و گسستن پیوندهای اجتماعی خواهد شد.

در آیات قرآن و روایات اسلامی و سیره پیشوایان، مطالب فراوانی در زمینه آن فضیلت و این رذیلت دیده می‌شود که حاکی از اهمیت فوق العاده آن در سرنوشت فرد و جامعه است.

قسمت مهمی از موفقیت پیامبر صلی الله علیه و آله در پیش برد اهداف خود، و همچنین سایر معصومین علیهم السلام و بزرگان علما و پیشوایان، مرهون همین فضیلت بوده است و یکی از عوامل مهم شکست بسیاری از رهبران و مدیران جامعه فاقد بودن این فضیلت است.

تاریخ انبیاء و اولیاء و معصومین علیهم السلام و به طور کلی تاریخ رهبران جهان پر است از شواهد زنده این موضوع.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و بعضی از آیات که در این زمینه وارد شده است را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهیم:

۱- فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.

(آل عمران - ۱۵۹)

۲- وَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ.

(قلم - ۴)

۳- وَ لَا تَصْعَقْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَ لَا تَمَسَّ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ - وَ أَفْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ.

(لقمان - ۱۸ و ۱۹)

۴- وَقُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ.

(بقره - ۸۳)

۵- اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ.

(طه - ۴۳ و ۴۴)

۶- اِدْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ - وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلْقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ.

(فصلت - ۳۴ و ۳۵)

### ترجمه

۱- به (برکت) رحمت الهی، در برابر آنان (مردم) نرم و (مهربان) شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو، پراکنده می‌شدند، پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب، و در کارها، با آنان مشورت کن! اما هنگامی که تصمیم گرفتی، (قاطع باش و) بر خدا توکل کن! زیرا خداوند متوکلان را دوست دارد.

۲- و تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری!

۳- (پسرم!) با بی‌اعتنائی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو؛ که خداوند

هیچ متکبر مغروری را دوست ندارد - (پسرم!) در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن.. از صدای خود بکاه! (و هرگز فریاد مزین) که زشتترین صداها صدای خران است.

۴- ... و به مردم نیک بگوئید و نماز را بر پا دارید، و زکات را بدهید....

۵- به سوی فرعون بروید! که طغیان کرده - اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود،

یا (از خدا) بترسد.

۶- بدی را با نیکی دفع کن! ناگاه خواهی دید همان کس که میان تو و او دشمنی است، گوئی

دوستی گرم و صمیمی است - اما جز کسانی که دارای صبر و استقامتند به این مقام نمی‌رسند، و

جز کسانی که بهره عظیمی (از ایمان و تقوا) دارند به آن نائل نمی‌گردند.

### تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه مسأله «حسن خلق» به عنوان یکی از ویژگی‌های اخلاقی

پیامبر ﷺ و یکی از عوامل پیشرفت او در جامعه اسلامی ذکر شده است، می‌فرماید:

«به خاطر رحمت الهی در برابر آن‌ها نرم (و مهربان) شدی، و اگر خشن و سنگدل

بودی از اطراف تو پراکنده می‌شدند (فَمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ

الْقَلْبِ لَآ تُفْضُوا مِنْ حَوْلِكَ).<sup>۱</sup>

بنابراین خلق و خوی نیکوی پیامبر ﷺ یک رحمت الهی درباره او و درباره تمام

امت بود. و به یقین این نرمش و مهربانی و حسن و خلق در هر کس باشد مایه

رحمت و برکت است.

در تعبیر فوق به نقطه مقابل آن یعنی خشونت و کج خلقی و نامهربانی نیز اشاره

شده که اثر مستقیم آن، پراکندگی مردم از دور انسان است، و به تعبیر دیگر حسن

خلق خمیر مایه پیوند جوامع انسانی است، و کج خلقی عامل پراکندگی و نفرت.

در این که «فَظٌّ» و «غلیظ القلب» هر دو به یک معنی و به معنی تأکید است یا دو

۱. در این که «ما» در جمله «فبما رحمة من الله..» مرصوله است یا استفهامیه یا نافییه یا زائده، احتمالات

متعددی داده شده، ولی حق آن است که موصوله یا زائده باشد، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» می‌گوید:

که «ما» در اینجا به اتفاق مفسرین زائده است. (البته این گونه حروف زائده، تأکید را می‌رساند، نه این که

بی معنی است.)

معنی متفاوت را می‌رساند، مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» تعبیر جالب و جامعی دارد می‌گوید: «بعضی گفته‌اند جمع بین این دو وصف با این که هر دو از نظر معنی قریب الافق هستند به خاطر این است که «فَطَّ» معمولاً در مورد خشونت در سخن به کار می‌رود، و «غلیظ القلب» در مورد خشونت در عمل که ناشی از سنگدلی است. بنابراین هر دو به معنی خشونت است، ولی یکی به معنی خشونت در سخن، و دیگری خشونت در برخورد عملی است.

در هر حال خداوند به پیامبرش نرمش و انعطاف و خوش رویی و خوش خویی داده بود به گونه‌ای که در برابر افراد گنه کار، خشن و سنگدل، نرمش نشان می‌داد و به این وسیله خشن‌ترین افراد را غالباً به سوی اسلام جلب و جذب می‌کرد.

و به دنبال آن یک سلسله دستورات عملی می‌دهد که خوش رویی و خوش خویی از صورت تظاهر بیرون آید و جنبه‌های عملی به خود بگیرد، می‌فرماید: «آنها را عفو کن و برای آنان از خدا آمرزش بطلب، و در کارها با آنها مشورت کن، و هنگامی که تصمیم گرفتی (قاطع باش!) و بر خدا توکل نما که خداوند متوکلان را دوست دارد». (فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ).

و به این ترتیب جاذبه فوق العاده‌ای بر محور وجود پیامبر ﷺ پیدا شد که دورترین افراد را به سوی خود جلب کرد.

سیاق آیات نشان می‌دهد که این آیه از آیات مربوط به جنگ احد است که دوست و دشمن سخت‌ترین فشارها را در طول این جنگ بر پیامبر ﷺ وارد کرد، بدیهی است عفو و گذشت و استغفار و برخورد محبت‌آمیز در چنین شرایطی، نشانه قرار داشتن پیامبر ﷺ در بالاترین سطح خوش خویی و محبت و مهربانی بود، و کمتر انسانی را می‌توان یافت که در چنین شرایطی از کوره در نرود و تند خویی نکند.

دومین آیه نیز اشاره به حسن خلق عجیب پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که از آن به اخلاق عظیم تعبیر شده می‌فرماید: «وَأِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».

«خُلُقٌ» (بر وزن افق) مفرد است، و با خلق (بر وزن قفل) یک معنی دارد، و به طوری که از مفردات راغب استفاده می‌شود با خُلُق (بر وزن حَلَق) ریشه‌ی مشترک دارد منتها «خُلُق» به صفات ظاهری گفته می‌شود، و «خُلُق» و «خُلُق» به صفات درونی. بعضی از ارباب لغت «خُلُق» و «خُلُق» را به معنی دین و طبیعت و سچیّه تفسیر کرده‌اند و آن را صورت باطنی انسان می‌دانند.<sup>۱</sup>

در هر حال توصیف پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به خلق عظیم، نشان می‌دهد که این ویژگی اخلاقی از والاترین صفات انبیاء است.

بعضی از مفسران خلق عظیم پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به صبر در راه حق، وسعت بذل و بخشش، تدبیر امور، و رفق و مدارا و تحمل سختی‌ها در راه دعوت به سوی خدا و عفو و گذشت و جهاد در راه پروردگار و ترک حرص و حسد تفسیر کرده‌اند<sup>۲</sup> و این نشان می‌دهد که خلق عظیم را منحصر به خوش خویی و نرمش و مدارا ندانسته‌اند بلکه آن را مجموعه‌ای از صفات والای انسانی شمرده‌اند، و به تعبیر دیگر تقریباً همه‌ی اخلاق حسنه را در خلق عظیم به طور جمعی دیده‌اند.

حدیثی که از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در این زمینه نقل شده است نیز مؤید این معنی است می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ آدَبُهُ فَلِمَا أَكْمَلَ لَهُ الْأَدَبَ قَالَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ؛ خداوند پیامبرش را تربیت اخلاقی کرد، هنگامی که تربیت او کامل شد به او فرمود: إِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ».<sup>۳</sup>

و اگر در بعضی از روایات خلق عظیم به اسلام یا آداب قرآنی تفسیر شده به خاطر آن است که اسلام و قرآن در بردارنده‌ی مجموع فضائل اخلاقی است.

این در حالی است که در بعضی از روایات «حسن خلق» به خوش رویی، نرمش و خوبی گفتار تفسیر شده، از جمله در حدیثی که در «نور الثقلین» در ذیل همین آیه

۱. لسان العرب، مادة خلق.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۳۱، ذیل آیه فوق.

۳. نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۸۹؛ اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۲۶، حدیث ۴.

نقل شده می‌خوانیم: از امام صادق علیه السلام پرسیدند: **حسن خلق چیست؟** فرمود: «تَلِينُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلْقَى أَخَاكَ بِبُشْرٍ حَسَنٍ؛ حسن خلق آن است که رفتار خود را آمیخته با نرمش، و کلام خود را پاکیزه و محبت‌آمیز کنی، و با چهره گشاده برادر مسلمانان را ملاقات نمایی.»<sup>۱</sup> و این دو با هم منافاتی ندارند.

آخرین نکته‌ای را که در زمینه این آیه شایسته دقت می‌دانیم این است که بعضی از مفسران از تعبیر به «علی» در «إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» با توجه به این که «علی» معمولاً مفهوم سلطه را در بردارد، چنین استفاده کرده‌اند که پیامبر صلی الله علیه و آله سلطه کاملی بر فضائل اخلاقی داشت، آن چنان که این فضائل جزئی از وجود او را تشکیل می‌داد، و بدون تکلف آنها را ظاهر می‌ساخت.<sup>۲</sup>



در سومین آیه گفتاری از «**لقمان حکیم**» به فرزندش نقل شده که در آن بر چهار چیز تأکید نموده است: نخست این که می‌گوید «با بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان» (وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ).

سپس می‌افزاید: «و مغرورانه بر روی زمین راه مرو که خداوند هیچ متکبر مغروری را دوست نمی‌دارد». (و لَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ).

و در سومین و چهارمین جمله می‌گوید: «در راه رفتن اعتدال را رعایت کن و از اوج صدای خود بکاه و فریاد نزن که زشت‌ترین صداها صدای خران است» (وَ أَقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَ اغْضُضْ مِنْ صَوْتِكَ إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ). این دستور که غالباً در رابطه با برخورد با دیگران است بخش مهمی از حسن خلق را که آمیزه‌ای از خوش رویی و تواضع و نرمش در سخن و رفتار را منعکس می‌کند، و خداوند سخن این مرد حکیم را چنان با ارزش دانسته که در لابلای کلمات خود آن را بیان فرموده است.

۱. نورالتقلین، جلد ۵، صفحه ۳۹۱.

۲. به تفسیر فخر رازی و روح البیان، ذیل آیه شریفه مراجعه شود.

«تُصَعَّرُ» از ماده «صَعَرَ» (بر وزن خطر) در اصل نوعی بیماری است که به شتر دست می‌دهد و گردن خود را کج می‌کند، سپس به هر گونه روی گردانی اطلاق شده است، این تعبیر ممکن است بیانگر این معنی باشد که بدخلقی یک نوع بیماری و شبیه کارهای حیوانی است. و جالب این که نهی از این کار تنها در مورد مؤمنان نیست بلکه در مورد همه انسانها است، می‌فرماید: «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» و به هر حال قرار گرفتن این صفت رذیله در کنار تکبر و افراط کاری در راه رفتن و صدا نشان می‌دهد که همه از صفات رذیله‌ای است که باعث تنفر مردم می‌شود.

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در تفسیر جمله «وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ» فرمود: مفهومش آن است که صورتت را از مردم بر مگردان و از کسی که با تو سخن می‌گوید به عنوان توهین و استحقاف صورت بر متاب.<sup>۱</sup>



در چهارمین آیه مورد بحث خداوند بنی اسرائیل را را به عنوان اخذ یک پیمان الهی مخاطب ساخته و بعد از تأکید بر توحید خالص و احسان به پدر و مادر و خویشاوندان و یتیمان و مسکینان می‌فرماید: به مردم نیک بگویید، و نماز را بر پا دارید و زکات را بدهید (و قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا وَ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَ آتُوا الزَّكَاةَ) قرار گرفتن جمله «قُولُوا لِلنَّاسِ حُسْنًا» در میان پیمان‌های مربوط به توحید و نیکوکاری و بر پا داشتن نماز و دادن زکات، بیانگر اهمیت حسن برخورد، نسبت به مردم است، و به این ترتیب خوش خویی و برخورد خوب با توده مردم در ردیف مهمترین و اساسی‌ترین دستورات اسلام قرار دارد.

در واقع چون مال انسان محدود است و نمی‌تواند همه دوستان و نیازمندان را با آن بی‌نیاز کند، دستور به بذل حسن خلق داده، همان سرمایه‌ای که فناپذیر است، همان گونه که در حدیث معروف از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «إِنَّكُمْ لَا تَسْعُونَ النَّاسَ

بِأَمْوَالِكُمْ وَلَكِنْ يَسْعَهُمْ مِنْكُمْ بَسْطُ الْوَجْهِ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ شما نمی‌توانید همه مردم را با اموال خود راضی کنید، ولی خوش رویی و حسن خلق از سوی شما همه را شامل می‌شود و خشنود می‌سازد»<sup>۱</sup>.

در حدیثی از امام باقر (ع) در تفسیر این آیه آمده است که فرموده: «قُولُوا لِلنَّاسِ أَحْسَنَ مَا تُحِبُّونَ أَنْ يُقَالَ لَكُمْ؛ به مردم بهترین سخنانی بگوئید که دوست دارید به شما گفته شود»<sup>۲</sup>.

درست است که مخاطبین این آیه بنی اسرائیل هستند، ولی هدف قرآن از ذکر آن بیان یک اصل کلی برای همه است.



پنجمین آیه نشان می‌دهد که مسأله خوش‌رویی و برخورد خوب با افراد حتی دشمنان را نیز شامل می‌شود، مخصوصاً در مقام دعوت آنها به سوی حق، از همین رو هنگامی که موسی (ع) مأمور شد پیام الهی را به فرعون طغیانگر که بنی اسرائیل را به بردگی کشیده بود برساند، با این خطاب مخاطب شد: «تو و برادرت هارون به سوی فرعون بروید که طغیان کرده است، اما به نرمی با او سخن بگوئید شاید متذکر شود یا (از خدا) بترسد» (اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ - فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا - لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى).

این تعبیر نشان می‌دهد که اگر امر به معروف و نهی از منکر و دعوت به سوی حق با نرمش و برخورد محبت‌آمیز همراه باشد، امید این می‌رود که حتی در سنگدل‌ترین افراد اثر بگذارد.

در این که میان «يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى» چه تفاوتی است؟ می‌توان گفت منظور این است که اگر شما با سخنان نرم و ملایم با او روبرو شوید و در عین حال مطالب لازم را با صراحت و قاطعیت بیان کنید احتمال این است که دلایل منطقی را پذیرا شود،

۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۶، حدیث ۵۱۵۸. شبیه این مضمون در منابع شیعی نیز نقل شده است.

۲. تفسیر برهان ذیل آیه مورد بحث.



و از اعماق جان ایمان بیاورد. و اگر ایمان نیاورد ممکن است لااقل از ترس مجازات الهی دست از مخالفت و کارشکنی در طریق ایمان دیگران بردارد.

«فخر رازی» می‌گوید: ما نمی‌دانیم چرا خداوند موسی را به سوی فرعون فرستاد با این که می‌دانست او هرگز ایمان نمی‌آورد. سپس می‌گوید: در این گونه موارد جز این که ما تسلیم در مقابل آیات قرآن باشیم و لب به اعتراض نگشاییم راه دیگری در پیش نیست.<sup>۱</sup>

ولی پاسخ این سؤال روشن است و نمی‌بایست بر شخصی مثل فخر رازی مخفی بماند، زیرا کار خداوند اتمام حجت است، یعنی حتی نسبت به کسانی که یقیناً ایمان نمی‌آورند اتمام حجت می‌کند، مبادا به هنگام مجازات لب به اعتراض بگشایند که اگر رسولان الهی به سراغ ما می‌آمدند به یقین ایمان می‌آوردیم. همان گونه که در آیه ۱۶۵ سوره نساء می‌فرماید: «رُسُلًا مُّبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ لِيَلْمَ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةً بَعْدَ الرُّسُلِ؛ پیامبرانی که بشارت دهنده و بیم دهنده بودند تا بعد از این پیامبران حجتی برای مردم بر خدا باقی نماند (و بر همه اتمام حجت شود)».

و این که می‌فرماید: شاید او متذکر شود، یا از خدا بترسد، به این معنی است که طبیعت تبلیغ آمیخته با نرمش و خوش خویی، رسیدن به چنین نتیجه‌ای است، هر چند ممکن است این طبیعت در پاره‌ای از افراد باموانع سختی برخورد کند، و به تعبیر دیگر، تبلیغ توأم با خوش رویی جنبه مقتضی دارد نه علت تامه.

بدیهی است مخاطبان آیه گرچه موسی و برادرش هارون است ولی مفهوم آیه شامل تمام مبلغان دین و آمران به معروف و ناهیان از منکر می‌شود، و آنقدر که انسان، باادب و متانت ونرمی می‌تواند هدایت کند، با خشونت و درستی نمی‌تواند هادی باشد، و این معنی بارها و بارها تجربه شده است.



۱. تفسیر «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث (جلد ۲۲، صفحه ۵۹).

در ششمین و آخرین آیه مورد بحث سخن از نرمش و مدارا حتی با دشمنان سر سخت است، و بیان تأثیر شگرفی که این کار دارد می‌فرماید: «بدی را با نیکی دفع کن تا دشمنان سرسخت همچون دوستان گرم و صمیمی شوند». (ادْفَعِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ).

البته دفع سیئات با حسنات، طرق و مصادیق مختلفی دارد که یکی از آنها نرمی و مدارا و خوش رویی و ادب در برابر دشمنان لجوج و سرسخت است که در بسیاری از اوقات آن‌ها را به کلی منقلب می‌کند، و دشمنان سرسخت را به دوستان مهربان تبدیل می‌نماید.

جالب این که در آیه بعد از آن می‌فرماید: «این کار از هر کس ساخته نیست؛ تنها کسانی که دارای صبر و استقامتند توفیق چنین برخوردی را با دشمنان پیدا می‌کنند، و تنها کسانی که بهره عظیمی از ایمان و تقوا دارند به آن نائل می‌شوند» (وَ مَا يُلَاقَاهَا إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَ مَا يُلَاقَاهَا إِلَّا ذُو حَظٍّ عَظِيمٍ).

البته رسیدن به این مرحله از حسن خلق که انسان بدی‌ها را به نیکی پاسخ گوید کار هر کس نیست زیرا احتیاج به سلطه کامل بر نفس دارد و تنها کسانی که خودسازی کرده‌اند و از سعه صدر کافی برخوردارند و انتقام جویی را از وجود خود ریشه کن ساخته‌اند توان بر چنین کاری دارند.

از مجموع آیات بالا به این نتیجه می‌رسیم که قرآن منادی حسن خلق و نرمش و محبت و ملامت است، و پیشوایان اسلام مخصوصاً پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نمونه کاملی از آن بوده است، به گونه‌ای که می‌توان یکی از معجزات پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را معجزه اخلاقی او شمرد.

### اهمیت حسن خلق در احادیث اسلامی

در زمینه خوش خلقی و برخورد خوب با همه مردم، روایات فراوانی در منابع اسلامی دیده می‌شود که به حدّ تواتر می‌رسد، تعبیراتی که در این روایات در برابر این فضیلت اخلاقی آمده است در کمتر مورد دیگری دیده می‌شود، این تعبیرات

بیانگر نهایت اهتمام اسلام به این مسأله مهم اخلاقی است، از میان این روایات گلچینی کرده‌ایم که ذیلاً از نظر می‌گذرد:

۱- در حدیثی از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «الْإِسْلَامُ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ اسلام همان خوش رویی است».<sup>۱</sup> این تعبیر نشان می‌دهد که عصاره تعلیمات اسلام همان حسن خلق است.

۲- در حدیثی از حضرت علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ در یک تعبیر جامع و جالب می‌خوانیم: «عنوانُ صَحِيفَةُ الْمُؤْمِنِ حُسْنُ خُلُقِهِ؛ سرلوحه نامه عمل انسان با ایمان حسن خلق او است».<sup>۲</sup> می‌دانیم آنچه در عنوان و سرلوحه نامه اعمال قرار می‌گیرد، بهترین و مهمترین آنها است و به تعبیر دیگر، چیزی است که قدر جامع همه اعمال نیک است و قبل از هر چیز نظرها را به خود متوجه می‌سازد.

۳- در حدیث دیگری از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «أَكْثَرُ مَا تَلَجَّ بِهِ أُمَّتِي الْجَنَّةَ التَّقْوَى وَ حُسْنُ الْخُلُقِ؛ بیش‌ترین چیزی که امت من به سبب آن وارد بهشت می‌شوند تقوا و حسن خلق است».<sup>۳</sup>

در این حدیث حسن خلق همسنگ و هم‌تراز تقوا قرار داده شده و به عنوان یکی از دو عامل اصلی ورود در بهشت معرفی شده است.

۴- در حدیث دیگری امیرمؤمنان علی عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «أَكْمَلَكُمْ إِيمَانًا أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا؛ کسی که ایمانش از همه کاملتر باشد، حسن خلقش از همه بیشتر است».<sup>۴</sup>

آنچه در بالا آمد بخشی از روایاتی بود که از اهمیت حسن خلق سخن می‌گوید و اکنون به سراغ بخش دیگری می‌رویم که از آثار و پی آمدهای مادی و معنوی آن بحث می‌کند:

۱- در حدیثی از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «الْخُلُقُ الْحَسَنُ يُذِيبُ السَّيِّئَةَ؛ حسن خلق گناهان را ذوب می‌کند».<sup>۵</sup> (و آثار آن را می‌شوید).

۱. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۵. ۲. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۲، حدیث ۵۹.  
۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۶. ۴. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۷، حدیث ۳۴.  
۵. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۲۱.

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِنَّ صَاحِبَ الْخُلُقِ الْحَسَنِ لَهُ مِثْلُ

أَجْرِ الصَّائِمِ الْقَائِمِ؛ دارنده حسن خلق پاداشی همچون روزه دار شب زنده‌دار دارد».<sup>۱</sup>

۳- در حدیث سوّمی از امام صادق علیه السلام آمده است: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِيُعْطِيَ

الْعَبْدَ مِنَ الثَّوَابِ عَلَى حُسْنِ الْخُلُقِ كَمَا يُعْطِي الْمُجَاهِدَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ خداوند متعال به بنده‌اش

در برابر حسن خلق همان پاداشی می‌دهد که به مجاهد در راه خدا می‌دهد».<sup>۲</sup>

و به این ترتیب صاحبان حسن خلق به درجات والائی می‌رسند که روزه‌داران و

شب‌زنده‌داران به عبادت، و مجاهدان راه خدا می‌رسند و در پرتو حسن خلق

گناهان آنها شستشو می‌شود، این در زمینه آثار معنوی آن، و در زمینه آثار دنیوی

آن نیز تعبیرات بسیار مهمی دیده می‌شود، از جمله:

۴- در حدیثی از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «حُسْنُ الْخُلُقِ يَثْبُتُ الْمَوَدَّةَ؛ حسن خلق

محبت و دوستی را تثبیت می‌کند». (و دل‌های پراکنده را به هم پیوند می‌دهد).<sup>۳</sup>

۵- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «لَا عَيْشَ أَهْنًا مِنْ حُسْنِ

الْخُلُقِ؛ هیچ زندگی، گواراتر از زندگی آمیخته با حسن خلق نیست».<sup>۴</sup>

۶- در حدیثی از امام صادق علیه السلام آمده است: «الْبِرُّ وَ حُسْنُ الْخُلُقِ يَعْمُرَانِ الدِّيَارَ وَ

يَزِيدَانِ فِي الْأَعْمَارِ؛ نیکوکاری و حسن خلق، خانه‌ها را آباد می‌کند و عمرها را افزایش

می‌دهد».<sup>۵</sup>

۷- در حدیث دیگری از امیرمؤمنان علی علیه السلام می‌خوانیم: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ يُدِرُّ

الْأَرْزَاقَ وَ يُؤْنِسُ الرَّفَاقَ؛ حسن خلق روزی‌ها را فراوان می‌کند و بر محبت دوستان

می‌افزاید».<sup>۶</sup>

۸- در حدیث دیگری از همان حضرت آمده است: «فِي سِعَةِ الْأَخْلَاقِ كُنُوزُ الْأَرْزَاقِ؛

در وسعت خلق، گنج‌های روزی‌ها نهفته است».<sup>۷</sup>

از مجموع روایات اسلامی که در بالا گلچینی از آن ارائه شد اهمیت فوق العاده

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۵.

۲. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۸، حدیث ۷۱.

۳. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۰۰، حدیث ۸.

۴. شرح غرر فارسی، جلد ۳، صفحه ۳۹۳.

۵. بحارالانوار، جلد ۷۵، صفحه ۵۳، حدیث ۸۶.

۶. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۸، حدیث ۷۱.

۷. بحارالانوار، جلد ۷۴، صفحه ۱۴۸، حدیث ۷۱.

حسن خلق در زندگی مادی و معنوی انسان‌ها، و تأکیدی که اسلام بر این امر دارد، به خوبی نمایان است، و در واقع همه آثار و برکات مادی و معنوی، برای آن ذکر شده است، به گونه‌ای که می‌توان حسن خلق را یکی از اساسی‌ترین تعلیمات اسلام شمرد.



در اینجا توجه به نکاتی لازم است:

### ۱- تعریف حسن خلق

حسن خلق شاید از اموری باشد که بی‌نیاز از تعریف است و همه مردم با آن آشنا هستند، ولی برای توضیح بیشتر می‌توان گفت: حسن خلق از مجموعه‌ای از صفات و برخوردها تشکیل یافته است: «نرمش و مدارا، گشاده رویی، زبان خوب و اظهار محبت، رعایت ادب، چهره خندان و تحمل و بردباری در مقابل مزاحمت‌های این و آن.» هنگامی که این صفات و اعمال به هم آمیخته شد، به آن حسن خلق می‌گویند. در حدیث جامع و جالبی از امام صادق علیه السلام در تعریف حسن خلق چنین آمده است، یکی از یاران امام پرسید: «مَا حَدُّ حُسْنِ الْخُلُقِ؛ تعریف حسن خلق چیست؟» امام علیه السلام فرمود: «تَلَبُّنُ جَانِبِكَ وَ تَطْيِيبُ كَلَامِكَ وَ تَلَقُّنُ أَخَاكَ بِبِشْرٍ حَسَنٍ؛ با نرمش و مدارا با مردم رفتار می‌کنی، و سخن خویش را پاکیزه می‌گردانی، و برادرت را با خوش رویی ملاقات می‌نمایی.»<sup>۱</sup>

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله به بخشی از تفسیر حسن خلق اشاره شده می‌فرماید: «إِنَّمَا تَفْسِيرُ حُسْنِ الْخُلُقِ مَا أَصَابَ الدُّنْيَا يَرْضَى، وَإِنْ لَمْ يُصِبْهُ لَمْ يَسْخَطْ؛ تفسیر حسن خلق این است که هر مقدار از دنیا به او برسد، خشنود باشد و اگر به دنیا نرسد خشمناک نشود.»<sup>۲</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۹، حدیث ۴۲. ۲. کنز العمال، جلد ۳، صفحه ۱۷، حدیث ۵۲۲۹.

## ۲- آثار و پیامدهای حسن خلق

در روایاتی که در بالا آمد نکات مهمی درباره پیامدهای مادی و معنوی حسن خلق آمده بود، که نیاز به تحلیل دارد.

از آثار اجتماعی و دنیوی آن این که حسن خلق مایه جلب محبت است، این مسأله به تجربه تقریباً برای همه کس ثابت شده است که با حسن خلق و برخورد های محبت آمیز و مؤدبانه می توان صید دل ها کرد، نه تنها افراد عادی مجذوب اخلاق حسنه می شوند، بلکه به گفته حافظ:

به حسن خلق توان صید اهل نظر به دام و دانه نگیرند مرغ دانا را  
دیگر این که حسن خلق و خوشرویی شهرها را آباد و عمرها را زیاد می کند چرا  
که ویرانی آبادی ها بر اثر کشمکش ها و پرخاشگری ها است. هرگاه پرخاشگری جای  
خود را به خوش رویی و حسن خلق دهد، الفت و مودت و اتحاد که سرچشمه  
هرگونه آبادی و خیر و برکتی است، حاصل می شود.

افزون بر این آرامش روح که یکی از آثار مستقیم برخوردهای محبت آمیز است  
سبب افزایش عمر می شود زیرا امروز ثابت شده عامل بسیاری از مرگ و میرها  
استرس ها و فشارهایی است که بر انسان وارد می شود که یکی از عوامل اصلی  
بیماری های مختلف است و مسلم است که حسن خلق و برخوردهای محبت آمیز، از  
فشارهای روحی می کاهد و بدین سبب عامل طول عمر محسوب می شود، دیگر این  
که حسن خلق سبب فزونی روزی ها و درآمدها است زیرا یک تاجر و کاسب و  
صنعتگر و طبیب هنگامی می تواند در کار خود موفق باشد که جلب اعتماد مراجعین  
کند، یکی از عوامل جلب اعتماد حسن خلق است بسیار می شود که افراد ترجیح  
دهند خرید اجناس متوسطی را از افراد خوش برخورد و خوش اخلاق بر اجناس  
بهتری از افراد عبوس و ترش رو و بد برخورد ترجیح دهند، به همین دلیل در  
مؤسسات مهم اقتصادی خصوصی دنیا سعی دارند افرادشان را برای چگونگی  
برخورد با مراجعین آموزش دهند و از این طریق اعتماد افراد را به آن مؤسسه  
تجاری یا صنعتی جلب کنند.

بسیار دیده‌ایم که در هواپیماها از سوی مهماندارها بازیچه‌های رایگان به تک‌تک کودکانی که در هواپیما سوار می‌شوند داده می‌شود، ممکن است در مجموع ارزش چندانی نداشته باشد ولی این برخورد اثر عمیقی در روح افراد می‌گذارد و این برخورد به طور ناخودآگاه مشتریان را جلب می‌کند.

البته اسلام طرفدار حسن خلق به عنوان ریاکارانه، آن گونه که در دنیای مادی امروز معمول است، نیست، ولی در عین حال حسن خلق را گنج روزی می‌شمرد و روی تأثیر آن در فزونی نعمت‌ها انگشت می‌گذارد.

در جنبه‌های معنوی ثواب حسن خلق همسان ثواب مجاهد فی سبیل الله شمرده شده و دلیل آن روشن است زیرا مجاهدان برای عظمت اسلام می‌کوشند و صاحبان خلق حسن نیز سبب جلب قلوب به سوی اسلام و مسلمین می‌شوند.

ونیز در روایات اجر صاحبان حسن خلق، اجر صائم و قائم شمرده شده چرا که صائمان و قائمان به عبادت شبانه از این طریق خودسازی می‌کنند و کسانی که در برابر ناملائمات به خاطر خدا برخورد نیکی دارند نیز روح و جان خود را از این طریق پرورش می‌دهند.

کوتاه سخن این که آنها که دارای حسن خلقند هم در پیشگاه خدا محبوبند و هم نزد خلق خدا، هم در زندگی شخصی موفقند و هم در زندگی اجتماعی.

به یقین حسن خلق یکی از ارکان اصلی مدیریت قوی و کارساز است، و اگر دهها شرایط مدیریت در کسی جمع باشد، اما حسن خلق در او نباشد، شکست خواهد خورد در حالی که حسن خلق او می‌تواند بسیاری از ضعف‌های او را بپوشاند و یا جبران کند.

### سرچشمه‌های حسن خلق

بعضی از مردم به طور طبیعی خوش اخلاق و خوش برخوردند و این یکی از مواهب الهی است که نصیب هر کس نشده است. باید خدا را با تمام وجودش شکر گوید.

ولی گروهی چنین نیستند، اما می‌توانند با تمرین و ممارست و به کار بستن اصول دقیقی حسن خلق را در وجود خود زنده کنند و چنان در عمق جانانشان نفوذ کند که طبیعت ثانویه شود.

بهترین راه برای رسیدن به این کمال آن است که در آثار معنوی و مادی آن همه روزه بیندیشند، و روایاتی که در بالا گفته شد و تحلیل‌هایی که در ذیل آن آمد را به خاطر بسپارند، و به هر مناسبتی آن را تکرار کنند.

از سویی دیگر باید از نظر عملی نیز به تمرین حسن خلق مشغول شوند زیرا فضائل اخلاقی مانند نیروهای جسمانی از طریق تمرین تقویت می‌شود همان گونه که ورزش کاران پس از مدتی تمرین، دارای اندامی نیرومند و زیبا و کارآمد می‌شوند، ورزش‌های اخلاقی نیز روح انسان را قوی و زیبا و کارآمد می‌کند.

بزرگان اخلاق گفته‌اند، اشخاص بخیل باید دندان روی جگر بگذارند و از اموال خود به این و آن ببخشند. در آغاز، این کار برای آنها بسیار مشکل است ولی روزه‌روز آسان‌تر می‌شود و به تدریج به جایی می‌رسند که اگر روزی چیزی نبخشند ناراحتند!

و نیز توصیه کرده‌اند افراد ترسو باید در میدان‌های مبارزه حضور یابند تا با گذشت زمان ترس آنها بریزد و روحیه دلیری و شجاعت در آنها زنده شود.

صاحبان اخلاق سوء نیز از همین طریق تمرین مستمر و پی‌گیر می‌توانند سرمایه عظیم حسن خلق را برای خود فراهم کنند و از برکات آن بهره بگیرند.

افزون بر این‌ها با توجه به این که یکی از عوامل کج خلقی تکبر و خود برتر بینی و نیز عصبانیت و غلبه خشم و ستیزه جویی بر روح انسان و گاه تنگ نظری و بخل و حسادت است اگر کسی بخواهد به تمام معنی خوش خلق باشد باید آن عوامل منفی را از خود دور کند:

در قوای غضبیه و شهویه به سرحد اعتدال برسد، دارای سعه نظر باشد، کبر و خودبینی و حسادت و بخل را از خود دور کند تا بتواند به خلق حسن آراسته گردد و از کج خلقی نسبت به مردم در امان بماند.



بنابراین برای به دست آوردن این فضیلت بزرگ اخلاقی، مجموعه‌ای از صفات نیک را باید در وجود خود زنده کرد. چرا که بدون آنها حسن خلق آشکار نخواهد شد. «غزالی» در اینجا تعبیر جالبی دارد و می‌گوید: همان گونه که صورت زیبا تنها به زیبایی چشم‌ها بدون زیبایی بینی و دهان و گونه‌ها حاصل نمی‌شود بلکه باید تمام اعضای صورت زیبا باشد، تا حسن ظاهر به کمال برسد. در زیبایی باطن و حسن خلق تا قوای چهارگانه **آگاهی و غضب و شهوت و عدالت** به حد اعتدال و کمال نرسد این زیبایی حاصل نمی‌شود.

بی‌شک عامل **توارث** نیز در اینجا مؤثر است، امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ؛ حسن اخلاق دلیل بزرگواری ریشه‌های وراثت است».<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌فرماید: «أَطْهَرُ النَّاسِ أَعْرَاقًا أَحْسَنُهُمْ أَخْلَاقًا؛ آنها که ریشه‌های پاک‌تری دارند، اخلاق بهتری دارند».<sup>۲</sup>

این نکته نیز در تمام مباحث اخلاقی نیز باید مورد توجه باشد که بدون امدادهای الهی فراهم کردن فضایل اخلاقی ممکن نیست، باید دست به دامن لطف الهی زد و با تمام وجود از پیشگاهش توفیق به دست آوردن این فضائل را نمود. در حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: «الْأَخْلَاقُ مَنَاجِحٌ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِذَا أَحَبَّ عَبْدٌ سَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا سَيِّئًا؛ اخلاق، مواهب الهی است، هنگامی که بنده‌ای را (به خاطر نیت و اعمالش) دوست دارد، اخلاق نیک به او می‌بخشد، و هنگامی که بنده‌ای را (به خاطر نیت و اعمالش) مبغوض دارد اخلاق سوء به او می‌دهد».<sup>۳</sup>

## سیره پیشوایان

یکی از بهترین راه‌ها برای کسب فضیلت حسن خلق، و ملاحظه آثار شگفت‌انگیز آن، بررسی حال پیشوایان بزرگ دین است:

۱. غرر الحکم، حدیث شماره ۴۸۵۵.

۲. همان، حدیث ۳۰۳۲.

۳. بحار الانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۹۴، حدیث ۶۴.

۱- در حدیثی از امام حسین علیه السلام می‌خوانیم که می‌فرماید: از پدرم علی علیه السلام، از روش پیامبر صلی الله علیه و آله در برخورد با مردم سؤال کردم فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله همیشه چهره‌ای خندان داشت، بر مردم آسان می‌گرفت و با نرمش رفتار می‌کرد، خشن و سنگدل نبود و فریاد نمی‌کشید، هرگز به کسی ناسزا نمی‌گفت، عیبجویی نمی‌کرد، متملق و ستایش‌گر نبود، هرگاه چیزی برخلاف میل او انجام می‌شد، برای این که افراد ناراحت نشوند، خود را به تغافل می‌زد، امیدواران را نا امید نمی‌کرد، سه چیز را همیشه رها می‌نمود، مذمت، عیبجویی و جستجو در اسرار مردم، سخن نمی‌گفت، مگر در جایی که امید پاداش الهی داشت و هنگامی که سخن می‌گفت چنان جاذبه داشت که همه اهل مجلس سکوت کرده و چشم به زمین می‌دوختند گویی پرنده‌ای بالای سر آنها نشسته است. و هنگامی که ساکت می‌شد آنها سخن می‌گفتند و ابهت پیامبر صلی الله علیه و آله چنان بود که کسی جرئت نمی‌کرد در برابر آن حضرت با دیگری نزاع و پرخاش‌گری کند»<sup>۱</sup>.

۲- در حالات علی علیه السلام در حدیث معروفی می‌خوانیم که امام عازم کوفه بود، اتفاقاً یک نفر یهودی با آن حضرت همسفر شد، هنگامی که بر سر دو راهی رسیدند (راهی به سوی کوفه می‌رفت و راه دیگری به سوی مقصد یهودی) مرد یهودی با کمال تعجب دید علی علیه السلام راه کوفه را رها کرد، و از طریقی که او عازم بود آمد. عرض کرد: مگر شما نفرمودید قصد کوفه را دارید، پس چرا راه کوفه را رها کردید؟ فرمود: می‌دانم. عرض کرد: اگر می‌دانید پس چرا آگاهانه از راه خود صرف نظر کرده با من آمدید؟ فرمود: همسفر باید احترام همسفرش را نگه دارد و برای تکمیل آن باید هنگام جدائی مقداری همسفرش را بدرقه کند. این گونه پیامبر ما به ما دستور داده است:

یهودی با تعجب پرسید آیا این دستور پیامبر شما است؟ فرمود: آری.  
یهودی گفت: لابد کسانی که از او پیروی کردند به خاطر این کارهای بزرگوارانه و اعمال انسانی او است، من هم گواهی می‌دهم که آیین شما حق است (این سخن را گفت و مسلمان شد)<sup>۲</sup>.

۱. جلاء الافهام ابن قیم جوزی، صفحه ۹۲، مطابق نقل کتاب پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۷۹.

۲. سفینة البحار، چاپ جدید، جلد ۲، ماده خلق، صفحه ۶۹۲.

۳- در حدیثی از تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است که زنی خدمت فاطمه زهرا علیها السلام رسید و گفت: مادر (پیر) و ضعیفی دارم، و در مسایل نمازش مشکلی برای او پیش آمده، مرا فرستاده است که از آن سؤال کنم، فاطمه علیها السلام پاسخ او را بیان فرمود، ولی آن زن سؤال دیگری مطرح کرد. حضرت پاسخ گفت، برای سومین بار سؤال کرد و پاسخ شنید و این کار را تا ده بار تکرار کرد، و حضرت هر بار پاسخ او را گفت، سپس او از فزونی سؤالها شرمنده شد و عرض کرد: دیگر به شما زحمت نمی‌دهم ای دختر رسول خدا!

فاطمه علیها السلام فرمود: هر چه می‌خواهی سؤال کن، آیا اگر کسی بر عهده بگیرد که بار سنگینی را از محل بلندی بالا ببرد و کرایه آن صد هزار دینار باشد، سنگینی بار، او را زحمت خواهد داد؟ زن عرض کرد: نه، حضرت فرمود: هر سؤالی که تو از من می‌کنی و من پاسخ می‌گویم، به اندازه فاصله میان زمین و عرش مملو از لؤلؤ، پاداش من خواهد بود، به طریق اولی چنین باری بر من سنگین نخواهد بود.<sup>۱</sup>

این حوصله عجیب و آن برخورد محبت‌آمیز و آن تشبیه زیبا برای برطرف کردن شرمندگی سؤال‌کننده از کثرت سؤال، هر کدام نمونه جالبی است از خوش خلقی پیشوایان بزرگ که سزاوار است برای همه درس عبرت باشد، و در طریق ارشاد مردم از آن الهام بگیرند.

۴- در حدیث معروفی از برخورد امام حسن مجتبی علیه السلام با مردم، می‌خوانیم که روزی یک مرد شامی امام را (در کوچه‌های مدینه) دید که سوار بر مرکب است. شروع به لعن و ناسزا به آن حضرت کرد، امام پاسخی به او نمی‌گفت، هنگامی که از لعن و ناسزاها فراغت حاصل کرد، امام روبه او کرد سلام فرمود و در چهره او خندید فرمود: ای مرد محترم! گمان می‌کنم که تو در این دیار غریبی و حقایق بر تو مشتبه شده است هرگاه از ما طلب عفو کنی، تو را می‌بخشم و اگر چیزی بخواهی، به تو می‌دهیم، اگر راهنمایی بخواهی تو را راهنمایی می‌کنیم، و اگر مرکبی از ما بخواهی

در اختیارت می‌گذاریم، اگر گرسنه‌ای سیرت می‌کنیم، و اگر برهنه‌ای لباس در اندامت می‌پوشانیم، اگر نیازمندی بی‌نیازت می‌کنیم، و اگر از جایی رانده شده‌ای پناهت می‌دهیم (خلاصه) هر حاجتی داشته باشی برآورده می‌کنیم. و اگر دعوت ما را بپذیری و به خانه ما بیائی و میهمان ما باشی، تا موقع حرکت از تو پذیرائی می‌کنیم، ما محل وسیعی داریم و امکانات فراوان و مال بسیار (پذیرائی از تو به هر مقدار، برای ما مشکلی ایجاد نمی‌کند).

هنگامی که آن مرد این سخن محبت‌آمیز را (در برابر سخنان رکیکی که گفته بود) شنید گریه کرد (و به کلی منقلب و دگرگون شد) و گفت: گواهی می‌دهم که تو خلیفه الله در زمین هستی، خدا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کدام خاندان قرار دهد. پیش از آن که این محبت را از شما ببینم تو و پدرت مبعوض‌ترین خلق خدا در نزد ما بودی، و اکنون محبوبترین بندگان خدا در نظر من هستی، این را گفت و به خانه امام حسن علیه السلام آمد و تا روزی که می‌خواست از آنجا برود، میهمان امام بود. و از معتقدان به محبت آنها شد.<sup>۱</sup>

۵- در کتاب «تحف العقول» آمده است که پیر مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و حاجتی داشت. امام فرمود: «آبروی خود را حفظ کن از این که بخواهی آشکارا از من تقاضا کنی، حاجت را در کاغذی بنویس و به من ده و من کار خود را انجام می‌دهم».

او در نامه‌اش نوشت: «ای اباعبدالله! فلان کس پانصد دینار از من طلبکار است و از من می‌طلبد از او بخواهید که به من مهلت دهد تا توانائی پیدا کنم». هنگامی که امام حسین علیه السلام نامه او را خواند داخل منزل شد، کیسه‌ای آورد که در آن هزار دینار بود (هزار مثقال طلا) فرمود: «پانصد دینار را برای ادای دین به تو دادم و با پانصد دینار دیگر مشکلات زندگانیت را حل کن و هرگاه خواستی تقاضا کنی (از هر بی‌سروپایی تقاضا نکن بلکه) از یکی از سه کس تقاضا کن؛ یا فرد دین دار، یا صاحب

شخصیت، یا بزرگ زاده‌ای، اما دین دار دینش سبب می‌شود که آبروی تو را حفظ کند، و اما انسان با شخصیت به خاطر شخصیتش شرم می‌کند که حاجت را انجام ندهد، و اما بزرگ زاده می‌داند تو بی‌جهت از او خواهش نکرده‌ای، لذا آبروی تو را حفظ می‌کند و تقاضای تو را بی‌جواب نمی‌گذارد»<sup>۱</sup>.

۶- در حالات امام چهارم زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام چنین می‌خوانیم: «مردی از دشمنان کینه‌توز اهل بیت علیهم السلام نزد حضرت آمد او را ناسزا و دشنام داد، امام در جواب او چیزی نفرمود، چون آن مرد از نزد حضرت رفت، امام به حاضران فرمود: اکنون دوست دارم با من بی‌ایید برویم نزد آن مرد، تا جواب مرا از دشنام او بشنوید، عرض کردند ای کاش جواب او را همان اول می‌دادید، حضرت حرکت فرمود، در حالی که آیه شریفه «وَ الْكَاظِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ» را می‌خواند.

روایت کننده این حدیث می‌گوید: از خواندن این آیه دانستیم که امام در نظر ندارد برخورد تندی با او کند. هنگامی که به در خانه او رسیدند، حضرت از پشت در صدا زد، فرمود: بگوئید: علی بن الحسین است. هنگامی که آن مرد متوجه شد که امام با جماعتی در خانه او آمدند، وحشت کرد و خود را برای شرّ و ناراحتی آماده می‌کرد، هنگامی که حضرت او را دید فرمود: ای برادر! تو نزد ما آمدی و چنین و چنان گفتی، هرگاه بدی‌هائی را که به من نسبت دادی راست باشد از خدا می‌خواهم که مرا بیامرزد، و اگر دروغ گفتی و تهمت زدی از خدا می‌خواهم که تو را بیامرزد. آن مرد از این بزرگواری و خوش رفتاری شرمنده شد پیشانی امام را بوسید و گفت آنچه من گفتم در تو نیست، و من به این بدی‌ها سزاوارترم.<sup>۲</sup>

۷- در حالات امام باقر علیه السلام می‌خوانیم که مردی از اهل شام در مدینه منزل گزیده بود، و غالباً به مجلس آن حضرت می‌آمد و می‌گفت اشتباه نشود من به خاطر محبت و دوستی به منزل شما نمی‌آیم، بلکه در روی زمین، کسی از شما اهل بیت نزد من

۱. تحف العقول، صفحه ۱۷۸.

۲. منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۴.

مبغوض تر نیست، و می‌دانم دشمنی با شما اطاعت خدا و اطاعت رسول خدا ﷺ است، ولی چون تو دارای فضائل و علوم مختلف همراه با فصاحت بیان هستی، از سخنان خوشم می‌آید لذا به مجلس تو می‌آیم.

امام در پاسخ او می‌فرمود: «لَنْ تَخْفَى عَلَيَّ خَافِيَةٌ؛ چیزی بر خدا پنهان نیست».

مدتی گذشت، به امام خبر دادند که مرد شامی بیمار شده و بیماریش شدید است، مرد شامی به بازماندگانش سفارش کرده بود، هنگامی که من مردم نزد محمد بن علی الباقر عليه السلام بروید و از او بخواهید که بر من نماز بگذارد، و به او بگوئید که من چنین وصیتی را کردم. صبحگاهان بود که به امام خبر دادند او از دنیا رفته و چنین وصیتی کرده است - در حالی که امام عليه السلام در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله مشغول تعقیب نماز صبح بود - امام فرمود: عجله نکنید تا من بیایم، سرزمین شام سرزمین سرد، و حجاز، منطقه گرم است، ممکن است این شخص گرمزده شده باشد، امام دو رکعت نماز خواند و دست به دعا برداشت، و مدتی دعا کرد. سپس برخاست و به منزل آن مرد شامی آمد و با صدای بلند آن مرد را که تصور می‌کردند مرده است صدا زد. مرد شامی گفت: «لَيْتَكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ». حضرت او را نشانند و تکیه به چیزی داد، غذای رقیقی برای او طلب کرد، و به او نوشتند، سپس فرمود: سینه و شکم او را خنک کنید (همان کاری که امروز با گرمزدگان می‌کنند) آنگاه حضرت بازگشت، چیزی نگذشت که مرد شامی سلامتی خود را باز یافت، خدمت امام آمده گفت: عرض خصوصی دارم. حضرت مجلس را خلوت کرد، مرد شامی عرض کرد: من شهادت می‌دهم که تو حجت خدا بر خلقی، و هر کس راهی جز راه شما برود گمراه و زیان کار است.

حضرت فرمود: مگر چه شده؟ عرض کرد: شکی ندارم که روح مرا قبض کردند و مرگ را با چشم خود دیدم ناگاه صدایی شنیدم که می‌گفت روح او را به تنش بازگردانید چون محمد بن علی عليه السلام از ما درخواست کرده است.<sup>۱</sup>

۸- در حدیث معروفی در حالات امام ششم و در مقدمه «توحید مفضل»

۱. منتهی الآمال، جلد ۲، صفحه ۶۳ (با تلخیص).

می خوانیم: «مفضل» می گوید روزی بعد از نماز عصر در روضه پیامبر ﷺ (میان مقبره و منبر پیامبر اکرم) نشسته بودم و در عظمت پیامبر اسلام ﷺ و مواهبی که خدا به او داده است اندیشه می کردم، ناگهان چشمم به «ابن ابی العوجاء» (یکی از ملحدان معروف آن زمان) افتاد، که در میان جمعی از یارانش نشسته و برای آنها سخن می گوید به طوری که من سخنانش را می شنیدم، می گفتم: صاحب این قبر به کمالات زیادی نائل شد، یکی از یارانش گفت: او مرد فیلسوفی بود که ادعای نبوت عظمی کرد، و معجزاتی برای مردم آورد، عقلها را متحیر ساخت، هنگامی که مردم گروه گروه در دین او وارد شدند، او نام خود را در کنار نام خدا قرار داد و در شبانه روز پنج بار در اذان و اقامه نام او را همراه نام خدا می برند، «ابن ابی العوجاء» گفت: سخن درباره محمد ﷺ را بگذار که عقل من درباره او حیران شده، سخن از اساس آفرینش بگو که تصور من این است، جهان ابدی و ازلی است و خالق و مرتبی ای ندارد.

«مفضل» می گوید: خشم و غضب، تمام وجود مرا فرا گرفت، روبه او کردم و گفتم: ای دشمن خدا تو راه الحاد و انکار را در پیش گرفتی و خالق متعال را انکار کردی، خدائی که آثار قدرت و عظمتش در تمام وجود تو نمایان است.

«ابن ابی العوجاء» گفت: چرا این گونه سخن می گوئی اگر از علمای کلام و عقائدی استدلال کن! اگر دلیل قانع کننده ای داشته ای ما می پذیریم، و اگر از دانشمندان نیستی ما را با تو سخنی نیست، و اگر از یاران جعفر بن محمد الصادق ع هستی او هرگز با ما این چنین سخن نمی گوید، او سخنانی از ما شنیده که بسیار از آنچه تو شنیده ای تندتر و شدیدتر است، ولی هرگز با درستی با ما سخن نگفته او آدم عاقل و فهمیده و خویشتن داری است که هرگز با کسی برخورد تند نمی کند و به درستی سخن نمی گوید، او با حوصله گوش به سخنان ما فرا می دهد، هنگامی که سخن ما به پایان رسید و پنداشتیم او را قانع کرده ایم، او با منطق قوی و دلائل پر قدرتی به ما پاسخ می گوید و راه را بر ما می بندد، اگر تو از یاران او هستی، این گونه با ما سخن بگو.<sup>۱</sup>

۱. بحار الانوار، جلد ۳، صفحه ۵۷ و ۵۸ (با تلخیص و نقل به معنی).

این حدیث نشان می‌دهد که امام صادق علیه السلام حتی در برابر دشمنان لجوج و نامؤدب، با نرمش سخن می‌گفت، و آنها را شیفته حسن خلق خود می‌نمود.

۹- در حالات موسی بن جعفر علیه السلام می‌خوانیم، که مردی از دودمان خلیفه دوم، در مدینه بود که امام را بسیار اذیت و آزار می‌کرد، و به امیرمؤمنان علی علیه السلام ناسزا می‌گفت، بعضی از یاران امام عرض کردند اجازه بده او را به قتل برسانیم (و شر او را دفع کنیم).

امام علیه السلام با شدت از این کار منع کرد و پرسید جایگاه این دشمن ما کجا است؟ عرض کردند در یکی از نواحی اطراف مدینه زراعت می‌کند، امام سوار بر مرکب شد و به سوی مزرعه او آمد و مشاهده کرد، او در مزرعه است امام با مرکب خود وارد مزرعه شد، آن مرد فریاد کشید چه کار می‌کنی؟ زراعت ما را پایمال نکن. امام اعتنا نکرد و نزد او آمد و با خوش رویی و خنده فرمود چقدر خرج این مزرعه کرده‌ای؟ عرض کرد: صد دینار، فرمود: چقدر امید داری از آن بهره برداری کنی؟ عرض کرد: علم غیب ندارم، فرمود: من می‌گویم چقدر امید داری عائد تو شود، عرض کرد: دویست دینار، امام فرمود: این سیصد دینار را بگیر و زراعت تو مال خودت آن مرد (شدیداً تحت تأثیر این حسن خلق و کرامت نفس و محبت امام واقع شد و) برخاست و سر حضرت را بوسید، امام بازگشت و به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد، ناگهان آن مرد را در مسجد یافت که در گوشه‌ای نشسته، هنگامی که چشمش به امام افتاد گفت: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ؛ خدا آگاه‌تر است که نبوت (و امامت) را در کجا قرار دهد».

یارانش به او گفتند داستان چیست؟ تو قبلاً حرف‌هایی بر خلاف این می‌زدی، او با یارانش به تندی سخن گفت و آنها را نهی کرد و پیوسته به امام دعا می‌کرد، امام به اصحاب خود که قبلاً اراده کشتن او را داشتند فرمود: «کدامیک از این دو بهتر بود، کاری را که شما قصد داشتید، یا کاری که من قصد داشتم».<sup>۱</sup>



۱۰- در حالات امام علی بن موسی الرضا علیه السلام و برخورد محبت‌آمیز او با مردم چنین آمده است: یکی از یاران او می‌گوید: من در خدمتش در مجلسی بودم در حالی که گروه زیادی از مردم اجتماع کرده بودند و از مسائل حلال و حرام سؤال می‌کردند، ناگهان مردی قد بلند و گندمگون بر او وارد شد و سلام کرد و گفت من یکی از دوستان شما، و از دوستان پدران و اجدادتان هستم، من از حج می‌آیم، زاد و توشه خود را از دست داده‌ام و چیزی که مرا به مقصد برساند ندارم اگر صلاح بدانید مبلغی به من بدهید و مرا به شهر خود برسانید، خداوند به من نعمت داده هنگامی که به شهرم رسیدم آنچه را که به من عطا فرمودید آن را از طرف شما انفاق می‌کنم، چون من نیاز به صدقه ندارم. فرمود بنشین خدا رحمت کند سپس رو به مردم کرد و با آنها سخن می‌گفت (و سؤالاتشان را جواب می‌داد) تا پراکنده شدند و من با دو نفر دیگر در خدمتش بودیم، فرمود: اجازه بدهید من به اندرون خانه بروم، برخاست و داخل اتاق خود شد، سپس برگشت و دست خود را از بالای در بیرون آورد و صدا زد این مرد خراسانی کجاست؟ فرمود: این دویست دینار را بگیر و برای هزینه سفر از آن بهره برداری کن و به آن تبرک بجوی و چیزی از طرف من انفاق نکن. و هم اکنون برو که مرا نبینی و من نیز تو را نبینم. هنگامی که مرد خراسانی رفت، امام بیرون آمد، یکی از حاضران عرض کرد، فدایت شوم محبت زیادی درباره این مرد کردید، چرا خود را از آن پنهان نمودید؟ فرمود: می‌ترسیدم آثار ذلت سؤال، در صورت او ببینم (می‌خواستم شرمنده نشود).<sup>۱</sup>

۱۱- در حالات امام جواد محمد بن علی علیه السلام آمده است که یکی از یارانش می‌گوید: خدمت آن حضرت بودم، گوسفندی از یکی از کنیزان آن حضرت گم شده بود، یکی از همسایه‌ها را گرفته بودند و کشان کشان خدمتش آوردند و می‌گفتند تو گوسفند ما را سرقت کرده‌ای. امام فرمود: دست از همسایگان ما بردارید، آنها گوسفند شما را سرقت نکرده‌اند، گوسفند شما در خانه فلان کس است بروید و آن را

۱. فروع کافی، جلد ۴، صفحه ۲۳، حدیث ۳، با کمی تلخیص.

از خانه او بیاورید، آنها رفتند و گوسفند را در خانه او دیدند و صاحب خانه را گرفتند و زدند و لباسش را پاره کردند، در حالی که او سوگند یاد می‌کرد که گوسفند را سرقت نکرده. سرانجام او را نزد حضرت آوردند. امام فرمود: وای بر شما به این مرد ستم کرده‌اید، گوسفند بدون اطلاع او وارد خانه‌اش شده است سپس امام دستور داد در برابر پاره کردن لباس او و کتک زدن چیزی به او بدهند (و او را راضی کنند و با محبت بازگردانند، و آنها چنین کردند).<sup>۱</sup>

۱۲- در حالات امام هادی علیه السلام می‌خوانیم که یکی از یاران آن حضرت به نام «ابوهاشم جعفری» می‌گوید در تنگنای شدیدی واقع شدم و به خدمت امام هادی علیه السلام رفتم، تا به او شکایت کنم، پیش از آن که من سخن آغاز کنم، امام فرمود: ای «ابوهاشم» کدام یک از نعمت‌های الهی را می‌خواهی شکر آن را ادا کنی؟ ابو هاشم می‌گوید: من از این سخن ناراحت شدم و سکوت کردم و ندانستم چه در پاسخ بگویم. امام خودش ادامه داد و فرمود خداوند ایمان را به تو روزی کرد، و بدن تو را به وسیله آن بر آتش دوزخ حرام نمود، خداوند سلامت و تندرستی به تو داد و تو را بر اطاعتش یاری کرد، خداوند قناعت به تو روزی داد تا در پیش مردم بی‌ارزش نشوی.

ای ابو هاشم! من ابتدا به سخن کردم برای این که گمان کردم می‌خواهی شکایتی از کسی که این نعمت‌ها را به تو ارزانی داشته است نزد من مطرح کنی، و من دستور دادم یکصد دینار به تو بدهند، آن را بگیر (و مشکل خود را با آن مرتفع کن).<sup>۲</sup>

این بزرگواری و حسن برخورد سبب شد که او راضی و خشنود، بی‌آنکه طرح شکایتی از زندگی خود کند، از خدمت امام باز گردد.

۱۳- مرحوم «کلینی» در جلد اول «اصول کافی» درباره حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نقل می‌کند که آن حضرت را در نزد شخصی به نام «علی بن نارمش» که

از دشمن‌ترین مردم نسبت به آل ابی‌طالب بود (از سوی بنی‌عباس) حبس کرده بودند و به آن مرد دستور داده شده بود که هر چه می‌توانی بر آن حضرت سخت بگیر و آزار و شکنجه کن! ولی یک روز بیشتر نگذشته بود که آن مرد (ناصری خشن) چنان در برابر امام نرم شد که صورت بر پای مبارکش می‌گذازد و به عنوان احترام و بزرگداشت چشم به زیر می‌انداخت و نگاه به حضرت نمی‌کرد. هنگامی که از نزد امام بیرون آمد به کلی دگرگون شده بود و سخت به امام اعتقاد پیدا کرده و بهترین سخنان را دربارهٔ حضرت می‌گفت<sup>۱</sup> این نشان می‌دهد که رفتار امام از نظر عبادت و اطاعت و حسن خلق و حسن رفتار به قدری عالی بوده که در این مدت کوتاه، سرسخت‌ترین دشمنان را به بهترین دوستان مبدل ساخت.

۱۴- دربارهٔ حضرت مهدی ولی عصر علیه السلام ارواح‌نفا، و حسن خلق و برخورد مملو از لطف و عنایتش به افرادی که به محضرش رسیده‌اند سخن بسیار است، از جمله مرحوم «محدث نوری» در کتاب «جَنَّة المَأْوَى» از یکی از علمای معتمد نجف‌اشرف نقل می‌کند که در نجف اشرف مرد با ایمان و مخلصی بود به نام «شیخ محمد»، او گرفتار ناراحتی شدید سینه بود به گونه‌ای که همراه سرفه، اخلاط خون آلود از سینه او خارج می‌شد، و در نهایت تنگدستی می‌زیست، و غالباً به اطراف نجف برای تحصیل روزی می‌رفت، اما به قدر کافی چیزی عاید او نمی‌شد، در عین حال سخت علاقمند بود که با دختری از اهل نجف ازدواج کند، و هر زمان خواستگاری می‌رفت با جواب منفی روبرو می‌شد، زیرا فقیر و فاقد امکانات بود، هنگامی که فقر و بیماری و نومیدی از ازدواج با آن دختر، او را تحت فشار قرار داد، تصمیم گرفت به آنچه در میان اهل نجف معروف بود که برای حل مشکل، چهل شب چهارشنبه به «مسجد کوفه» بروند و به ذیل عنایت ولی عصر (عج) متوسل شوند تا به دیدار آن امام بزرگوار نایل گردند و به مقصود خود برسند، عمل کند.

این کار را شروع کرد و پی در پی شب‌های چهارشنبه به مسجد کوفه می‌رفت تا

شب آخر فرا رسید، شبی بود زمستانی و تاریک و توأم با بادهای سخت و کمی باران. او می‌گوید آن شب من بر سکویی که نزدیک در مسجد بود نشسته بودم و نمی‌توانستم وارد مسجد شوم، زیرا از این می‌ترسیدم که مسجد به خاطر خون‌ریزی سینه‌ام آلوده شود. هوا سرد بود و پوششی در برابر سرما نداشتم، اندوه شدیدی بر من سنگینی می‌کرد و دنیا در نظرم تیره و تار شده بود، پیش خود فکر می‌کردم، شبها یکی پس از دیگری گذشت و با این همه رنج و زحمت و مشقت و خوف، در این چهل شب به جایی نرسیدم، در حالی که یأس و نومیدی تمام وجود مرا فرا گرفته بود، احدی در مسجد حضور نداشت، من آتشی برای تهیه قهوه برافروخته بودم که به آن عادت داشتم و نمی‌توانستم ترک کنم، و قهوه‌ای که با من بود بسیار کم بود، ناگهان دیدم مردی از طرف در به سوی من آمد، همین که چشمم به او افتاد، پیش خود گفتم: این یکی از عرب‌های بادیه نشین اطراف مسجد است و آمده است که از قهوه من بنوشد، و در این شب تاریک بی‌قهوه بمانم.

در همین حال که در این اندیشه بودم، آن مرد نزد من آمد، و با نام مرا مخاطب ساخت سلام کرد و در برابر من نشست، تعجب کردم، چگونه نام مرا می‌داند گفتم شاید از یکی از قبایل اطراف نجف باشد که من گاهی برای گرفتن کمک به سراغ آنها می‌روم، سؤال کردم آیا شما از فلان طایفه‌اید؟ گفت: نه. قبیله دیگری را نام بردم گفت: نه، و هر چه گفتم جواب منفی داد، من عصبانی شدم و به عنوان استهزاء گفتم شما از قبیله طُری طَیره هستید (طری طَیره لفظ بی‌معنایی بود) آن بزرگوار این سخن را که شنید تبسم کرد، و خشمگین نشد، فرمود: ایرادی ندارد بگو ببینم برای چه به اینجا آمده‌ای؟ گفتم به تو چه مربوط است که در این کارها دخالت می‌کنی؟ فرمود: ضرری ندارد، اگر برای من بازگو کنی! من از حسن اخلاق و بیان شیرین او سخت در شگفتی فرو رفتم و قلبم به او متمایل شد، هر چه بیشتر سخن می‌گفت بر محبتم افزوده می‌شد. من عادت به کشیدن توتون داشتم و از پیپ استفاده می‌کردم، آماده کردم و به او تعارف نمودم، فرمود برای تو اشکالی ندارد ولی من از آن استفاده نمی‌کنم، یک فنجان قهوه برای او ریختم، از من گرفت، مقدار کمی از

آن نوشید و بقیه را به من داده گفت: بقیه را بنوش! لحظه به لحظه علاقه من به او بیشتر می‌شد به او گفتم: برادر! خداوند در این شب تاریک تو را برای من فرستاده که مونس من باشی! سپس شرح حال خود را برای او با ذکر سه مشکل مهم زندگیم بازگو کردم، و گفتم که برای حل آنها به اینجا آمده و این همه زحمت بر خود هموار کردم، فرمود: اما سینه تو خوب شد، و در آینده نزدیکی نیز آن دختر به ازدواج تو در می‌آید ولی فقر تو تا پایان عمر بر طرف نخواهد شد. من توجه نداشتم که او چه می‌گوید و چگونه از آینده خبر می‌دهد، این مطلب گذشت، و بعد از ماجرای عجیبی از نظرم پنهان شد، هنگام صبح احساس کردم سینه‌ام کاملاً سالم است و بیش از یک هفته نگذشته بود که وسایل ازدواج با آن دختر از جایی که انتظار نداشتم فراهم شد، ولی فقر من همچنان باقی ماند.<sup>۱</sup>

آنچه در بالا آمد گوشه‌هایی از سیره پیشوایان بزرگ اسلام علیهم‌السلام و تجلیاتی از حسن خلق آنها در برخورد با دوست و دشمن بود، این نمونه‌ها نشان می‌دهد که آن بزرگواران تا چه حد در این زمینه تأکید و اصرار داشتند که همه در برخوردهای خود نهایت حسن خلق را رفتار کنند. و آنچه را قرآن مجید درباره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده، عملاً نشان دهند. آری دعوت آنها به حسن خلق تنها با زبان روایات نبود، بلکه با عمل عالی‌ترین پیام را به ما دادند.

## سوء خلق و آثار آن

نقطه مقابل حسن خلق، سوء خلق است که می‌توان آن را به بد زبانی و خشونت تفسیر کرد.

افراد بد اخلاق و دارای سوء خلق، بلای عظیمی برای خود و خانواده و جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند محسوب می‌شوند.

سوء خلق از مهمترین عوامل نفرت و انزجار و پراکندگی است و کسانی که به این

۱. جنة المأوی که به ضمیمه جلد ۵۳، بحار الانوار چاپ شده، صفحه ۲۴۰.

درد بزرگ مبتلا هستند، غالباً در جامعه منزوی می‌شوند، و مردم با آنها قطع رابطه می‌کنند، و اگر به خاطر الزام‌های اجتماعی یا پست و مقامشان مجبور به مراوده با آنها باشند، در دل بر آنها نفرین می‌فرستند، و تا بتوانند از آنها می‌گریزند.

هرگاه این بیماری اخلاقی در عالمان دینی و خادمان مذهب پیدا شود، خطر بسیار بزرگتری به دنبال دارد و آن این که سبب بدبینی و سوء ظن مردم به اصل مذهب و فرار آنها از دین خواهد شد. و این گناهی است بسیار بزرگ که چیزی نمی‌تواند آن را جبران کند.

به همین دلیل در روایات اسلامی شدیدترین تعبیرات درباره سوء خلق دیده می‌شود، تعبیراتی بسیار تکان دهنده و گاه وحشت‌زا، که گلچینی از آن را در ذیل، از نظر خوانندگان عزیز می‌گذرانیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ سُوءَ الْخُلُقِ فَإِنَّ سُوءَ الْخُلُقِ فِي النَّارِ لَا مُحَالَهَ؛ از سوء خلق پرهیزید که این عمل سرانجام در آتش است» (و صاحب خود را نیز به آتش دوزخ گرفتار می‌کند).<sup>۱</sup>

۲- در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم که: سوء خلق گناهی است که توبه ندارد. و فرمود: «أَبَى اللَّهُ لِصَاحِبِ الْخُلُقِ السَّيِّئِ بِالتَّوْبَةِ؛ خداوند از پذیرش توبه افراد بد اخلاق ابا دارد» عرض کردند: یا رسول الله! چرا و چگونه؟ فرمود: «لِأَنَّهُ إِذَا تَابَ مِنْ ذَنْبٍ وَقَعَ فِي أَعْظَمِ مِنَ الذَّنْبِ الَّذِي تَابَ مِنْهُ؛ زیرا هنگامی که از گناهی توبه کند در گناه بزرگتری واقع می‌شود».<sup>۲</sup>

ممکن است منظور از این سخن این باشد که افراد بد اخلاق، هنگامی که در موردی توبه می‌کنند، در حالی که بد اخلاقی از وجود آنها ریشه کن نشده، عقده آن را در جای دیگر و به صورت شدیدتر باز می‌کنند، و به همین دلیل هرگز موفق به توبه کامل نمی‌شوند، مگر این که این رذیله اخلاقی را از وجود خود ریشه کن سازند.

۳- حضرت علی عَلِيٌّ سوء خلق را بدترین مصیبت شمرده و می‌فرماید: «أَشَدُّ

۲. بحارالانوار، جلد ۷۰، صفحه ۲۹۹.

۱. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳.

المُصَائِبِ سُوءِ الْخُلُقِ؛ شدیدترین مصیبت‌ها سوء خلق است».<sup>۱</sup>

چه مصیبتی از آن بالاتر که انسان را در جامعه منزوی می‌کند و تمام پیوندها را میان او و خلق و خالق قطع می‌نماید.

۴- و نیز از همان حضرت می‌خوانیم که فرمود: «لَا وَحْشَةَ أَوْحَسُ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ؛ وحشتی بدتر از سوء خلق نیست».<sup>۲</sup>

دلیل آن روشن است، زیرا انسان را در تنهایی عجیبی فرو می‌برد.

۵- به همین دلیل در حدیث دیگری می‌فرماید: «لَا عَيْشَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق زندگی ندارد».<sup>۳</sup> چرا که هم خودش در زحمت است و هم اطرافیان و معاشرین او در عذابند.

۶- شبیه این تعبیر اما با یک تفاوت روشن در یک حدیث دیگری از آن حضرت آمده است: «لَا سُوءَ دَدَ لِسَيِّئِ الْخُلُقِ؛ انسان بد اخلاق در جامعه، بزرگی و آقایی پیدا نمی‌کند».<sup>۴</sup> دلیل آن هم روشن است زیرا نخستین شرط بزرگی و آقایی جاذبه اخلاقی و مهر و محبت و ادب است، و آن کس که این سرمایه را ندارد، به آن نخواهد رسید.

۷- و نیز از همان حضرت حدیث گویای دیگری در این زمینه آمده است، می‌فرماید: «الْمُؤْمِنُ لَيْنٌ الْأَرِيكَةِ، سَهْلُ الْخُلَيْقَةِ، الْكَافِرُ شَرَسُ الْخُلَيْقَةِ سَيِّئِ الطَّرِيقَةِ؛ مؤمن نرم و انعطاف‌پذیر و خوش خلق است، و کافر بد اخلاق و بد روش است».<sup>۵</sup>

و به این ترتیب حسن خلق، یکی از نشانه‌های ایمان، و سوء خلق یکی از نشانه‌های کفر می‌باشد.

## درمان سوء خلق

آنچه که در بالا آمد و روایات فراوان دیگری که برای پرهیز از طولانی شدن سخن، از ذکر آنها خودداری شد، به روشنی گواهی می‌دهد که سوء خلق یکی از

۱. عیون اخبار الرضا، جلد ۲، صفحه ۳۷، به نقل از پرورش روح، جلد ۱، صفحه ۸۳.

۲. شرح غرر، جلد ۶، صفحه ۴۰۰.

۳. همان، صفحه ۳۵۹.

۴. همان، جلد ۱، صفحه ۳۶۴، حدیث ۱۳۸۱.

۵. همان.

بدترین و مزاحم‌ترین صفات است که آثار مرگباری در زندگی انسان و اطرافیان او دارد، و افق زندگانی را تیره و تار و شهد حیات را در کام انسان مبدل به شرنگ می‌کند.

بنابراین کسانی که گرفتار این رذیله اخلاقی هستند باید هر چه زودتر برای درمان خود بکوشند، و از طرقي که علما و بزرگان اخلاق گفته‌اند بهره گیرند، از جمله این که: مبتلایان به این صفت رذیله باید همه روزه در عواقب شوم آن بیندیشند و روایات بالا و سخنان بزرگان را مکرر در مکرر مرور کنند و آثار شوم آن را در زندگی مبتلایان به آن مشاهده نمایند که چگونه مردم از آنها متنفر می‌شوند، و در زندگی در برابر حوادث سخت تنها می‌مانند، و در مجموع رانده درگاه خدا و خلق خواهند شد.

این نکته نیز حائز اهمیت است که برای ریشه کن کردن صفات زشت اخلاقی باید از تمرین و ریاضت استفاده کرد، و در این طریق پافشاری نمود، خوش خلقی را - هرچند تصنعی باشد - پیشه خود ساخت، تا این امر به صورت عادت و ملکه در آید، و همین که عوامل سوء خلق پیش می‌آید، انسان خودش را از آن دور کند و به اموری دیگری مشغول سازد، به نماز و عبادت و زیارت برخیزد، یا خود را سرگرم ورزش و سرگرمی‌های سالم دیگر نماید.

و نیز همه روز به خود تلقین کند که من بد اخلاق نیستم و دارای حسن خلقم، این تلقین تدریجاً اثر می‌گذارد، و جوانه‌های حسن خلق بر شاخسار وجودش نمایان می‌شود، و آثار سوء خلق برچیده خواهد شد.

گاه می‌شود که سوء خلق، بر اثر گرسنگی، تشنگی و یا بیماری‌های جسمانی پیدا می‌شود در این گونه موارد باید به درمان ریشه‌های آن پرداخت، و از تماس زیاد با مردم خودداری کرد.

و گاه می‌شود که این رذیله اخلاقی از دوستان و رفیقان بد خلق به انسان منتقل می‌شود باید با این گونه افراد قطع رابطه نمود، و با کسانی رابطه برقرار کرد که دارای فضیلت حسن اخلاقند.



بد اخلاق‌ترین مردم اگر به دستورهای بالا عمل کنند و تصمیم و اراده قوی برای اصلاح خویشان داشته باشند، به یقین نتیجه خواهند گرفت.

## مزاح و شوخی

در روایات اسلامی و همچنین کلمات بزرگان اخلاق، بحث‌های گسترده‌ای در زمینه مزاح و شوخی آمده است که جمع بندی همه آنها انسان را به اینجا می‌رساند که «مزاح» اگر در حد اعتدال باشد و آلوده به گناهی نشود، نه تنها چیز بدی نیست بلکه می‌توان آن را بخشی از مسأله حسن خلق و گشاده رویی و اخلاق فاضله محسوب داشت، و بی‌شک اگر به افراط کشیده شود، یا با گناه آلوده گردد مبدل به یکی از رذایل اخلاقی می‌شود. و گاه ممکن است خطرات آن از خطرات سخنان جدی بیشتر باشد، چرا که در مزاح نوعی آزادی وجود دارد که در سخنان جدی نیست.

از سیره پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامان عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و بزرگان دین نیز استفاده می‌شود که آنها عملاً مزاح را به صورت معتدل در زندگی خود داشتند.

با این اشاره به سراغ بخشی از روایاتی که مزاح را نیکو شمرده و سپس به سراغ روایاتی که از آن مذمت کرده است می‌رویم تا طریق جمع میان این دو گروه از فحوای روایات روشن شود.

۱- در حدیثی از حضرت علی عَلِيٌّ می‌خوانیم که درباره پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چنین می‌فرمود: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَرُ الرَّجُلِ مِنْ أَصْحَابِهِ إِذَا رَأَهُ مَعْمُومًا بِالْمُدَاعَبَةِ؛ رسول خدا هرگاه یکی از یاران خود را اندوهگین می‌دید او را با شوخی و مزاح خوشحال می‌کرد».<sup>۱</sup> آری آن حضرت از مزاح برای یک هدف انسانی مطلوب بهره می‌گرفت، و دل‌های غمگین را پر از سرور می‌کرد.

در حدیث دیگری از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که به یکی از یاران خود فرمود:

«كَيْفَ مُدَاعَبَةٌ بَعْضِكُمْ بَعْضًا؛ چگونه شما با یکدیگر شوخی می‌کنید؟»

او پاسخ گفت: بسیار کم.

امام فرمود: «فَلَا تَفْعَلُوا فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّكَ لَتَدْخُلُ بِهَا السُّرُورَ عَلَىٰ أَخِيكَ وَ لَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسَّرَهُ؛ این کار را نکنید (و مزاح را ترک نکنید) زیرا مزاح شاخه‌ای از حسن خلق است، و به وسیله آن شادی در دل برادر مؤمن خود وارد می‌کنی و پیامبر ﷺ با افرادی شوخی می‌کرد، تا آنها را خوشحال کند».<sup>۱</sup>

۳- در حدیث دیگری از همان امام عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌خوانیم که فرمود: «مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَ فِيهِ دُعَابَةٌ، قُلْتُ وَ مَا الدُّعَابَةُ قَالَ الْمَزَاحُ؛ هیچ مؤمنی نیست مگر این که در او دعابه وجود دارد، راوی می‌گوید: سؤال کردم دعابه چیست؟ فرمود: مزاح است».<sup>۲</sup>

از این تعبیر استفاده می‌شود مؤمنان نباید خشک باشند، و یکی از شاخه‌های حسن خلق مزاح‌های حساب شده و توأم با تقوا است.

۴- از روایات استفاده می‌شود که گاه پیشوایان معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ دیگران را تشویق می‌کردند که در مجلس آنها مزاح کنند و مایهٔ ادخال السُّرُور گردند. مرحوم «کلینی» در کتاب «کافی» در حدیثی نقل می‌کند، که یک نفر اعرابی بود که گاه خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌آمد و هدیه‌ای می‌آورد، سپس عرض می‌کرد: پول هدیه ما را محبت فرمائید. پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خندید. و لذا گاهی که حضرت اندوهگین می‌شد، می‌فرمود: اعرابی کجا است ای کاش می‌آمد.<sup>۳</sup>

۵- در احادیث، نمونه‌هایی از مزاح‌های پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به افراد دیده می‌شود که در نوع خود جالب و آموزنده است از جمله در حدیثی داریم که: زنی به نام «ام ایمن» خدمت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده عرض کرد: همسر من از شما دعوت کرده، فرمود: همسرت کیست، همان کسی که در چشمش سفیدی است. زن عرض کرد به خدا سوگند چشم او سفید نیست، فرمود: من می‌دانم که در چشم او سفیدی است، عرض کرد: «لَا وَاللَّهِ؛ نه به خدا سوگند». فرمود: «هر کسی در چشمانش سفیدی (و سیاهی) است».<sup>۴</sup>

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۳، حدیث ۳.

۲. همان، حدیث ۲.

۳. همان، حدیث ۱.

۴. تنبیه الخواطر، جلد ۱، صفحه ۱۱۲.

در برابر این احادیث، احادیث فراوانی وارد شده که از مزاح نهی می‌کند از جمله:

۱- در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «إِيَّاكُمْ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِمَاءِ الْوَجْهِ وَ

مَهَابَةِ الرَّجَالِ؛ از مزاح پرهیزید که آبرو و ابهت انسان را می‌برد».<sup>۱</sup>

۲- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می‌خوانیم: «إِذَا أَحْبَبْتَ رَجُلًا فَلَا تُمَازِحْهُ

وَ لَا تُمَازِهِ؛ هنگامی که کسی را دوست داشتی مزاح با او مکن و جرّ و بحث با او منما».<sup>۲</sup>

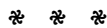
۳- در حدیثی از امیرمؤمنان علی علیه السلام آمده است که فرمود: «إِيَّاكُمْ وَ الْمَزَاحَ فَإِنَّهُ يَجْرُ

السَّخِيمَةَ وَ يُورِثُ الضَّغِينَةَ وَ هُوَ السَّبُّ الْأَضْعَرُّ؛ از مزاح پرهیزید که سبب کینه و عداوت

است، و دشنام کوچک محسوب می‌شود».<sup>۳</sup>

در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که فرمود: «لَا تُمَازِحْ فَيُجْتَرَّ عَلَيْكَ؛

مزاح مکن که افراد بر تو جری و جسور نمی‌شوند».<sup>۴</sup>



بنابر آنچه در این روایات کوتاه و پر معنی آمده است، مزاح می‌تواند آبرو و شخصیت انسان را بر باد دهد، سبب عداوت و دشمنی گردد، و مانند دشنام تأثیر سوء بگذارد و موجب جرئت و جسارت افراد نادان بر انسان گردد.

از مطالعه این تعبیرات به خوبی می‌توان دریافت که راه جمع میان گروه اول از روایات که تشویق به مزاح می‌کند و گروه دوم که از آن به شدت نهی می‌کند چیست؟ توضیح این که: مزاح امری است بسیار پیچیده، و گاه شوخی‌ها از جدی‌ها جدی‌تر است، و به تعبیر دیگر، مزاح بسیار ظریف و شکننده است، و اگر از حساب و کتاب خارج شود، آثار آن بسیار ویران‌گر و مخرب است.

اگر مزاح در حد اعتدال و صرفاً برای ادخال سرور و شادمانی در قلب مؤمن و رفع خستگی‌ها و اندوه‌ها باشد، و تمام جهات شرعی در آن رعایت گردد به یقین مطلوب است و مورد رضای خدا.

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۶. ۲. همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۹.

۳. همان، صفحه ۶۶۴، حدیث ۱۲. ۴. همان، صفحه ۶۶۵، حدیث ۱۸.

ولی اگر مزاح به قصد انتقام جویی و بردن آبروی اشخاص، و اعمال کینه توزی است، مخصوصاً در مواردی که از طریق جدی، این کارها امکان پذیر نیست، و گروهی به شوخی و مزاح برای رسیدن به اهداف شیطانی خود پناه می‌برند، بدون شک مبعوض و منفور، و گاه از دشنام هم بدتر است.

همچنین اگر در مزاح از کلمات رکیک و سخنان سبک و کودکانه استفاده شود بی‌شک سبب آبروریزی و از بین رفتن شخصیت انسان است.

و نیز اگر مزاح در برابر کسانی که ظرفیت آن را ندارند و حریم شخصیت اشخاص را نمی‌شناسند انجام گیرد، ای بسا راه را برای جرئت و جسارت آنها باز می‌کند و آنها نیز هر چه بخواهند می‌گویند.

این گونه مزاح‌ها، نه تنها مطلوب نیست، بلکه گاهی در سلک گناهان کبیره قرار می‌گیرد.

راهیان راه حق و سالکان الی الله و طالبان تهذیب نفس باید در مورد مزاح به هوش باشند، نه آن را از زندگی حذف کنند، و به صورت انسانی عبوس و خشک و فاقد احساس و محبت در آیند، و نه به وسیله آن آلوده گناهان یا اعمال منافی مروّت گردند، و بسیار دیده‌ایم که افرادِ ظاهراً متدین گاهی در جلسات خود به عنوان مزاح و شوخی سخنانی می‌گویند یا حکایاتی نقل می‌کنند که گاه غیبت یا تهمت و یا اشاعه فحشاء، و یا سبب ریختن آبروی مسلمانان می‌گردد.

از این گذشته مزاح هر چند هیچ مطلب خلافی در آن نباشد اگر زیاد شود غالباً آثار منفی دارد، و به گفته بعضی از بزرگان: «الْمَزَاحُ فِي الْكَلَامِ كَالْمِلْحِ فِي الطَّعَامِ؛ مزاح در سخن مانند نمک در غذاست (که اگر از حد بگذرد شور، و اگر کم باشد بی نمک می‌شود)». اضافه بر این کسانی که زیاد شوخی می‌کنند سخنان جدی آنها از ارزش می‌افتد، و مردم سخنان آنان را به عنوان جدی قبول نمی‌کنند، چنانکه در حدیث امیرمؤمنان علی علیه السلام وارد شده است «مَنْ كَثُرَ هَزْلُهُ بَطَلَ جِدُّهُ؛ کسی که شوخی‌اش زیاد شود، جدی‌اش باطل می‌شود».<sup>۱</sup>

این نکته نیز حائز اهمیت است که گاه مزاح‌ها، اهداف جدی را تعقیب می‌کند، اگر این هدف‌های جدی، مسایل تربیتی و سازنده باشد بسیار خوب است، مثلاً از طریق شوخی به کسی فهمانده شود که باید در امور دینی و اخلاقی کوشا باشد، این کار بسیار خوبی است، ولی اگر هدف‌های جدی نهفته در مزاح مسایل تخریبی و مفسده‌انگیز و انتقام‌جویی و مانند آن باشد، بسیار زشت و ناجوانمردانه است که انسان در لباس مزاح آبروی افراد را ببرد و بر شخصیت آنها ضربه وارد کند.



